

امام خمینی (ره) و بساختن انقلاب اسلامی ایران (آزمون یک فرضیه)

محمدرضا طالبان

دانشیار جامعه‌شناسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

qtaleban@yahoo.com

چکیده

انقلاب اسلامی ایران به دنبال بازسازی نظم نوین تمام‌عیاری بود که از صدر تا ذیل نظام اجتماعی کهن و ارزش‌های حاکم بر آن را براندازند؛ بنابراین نیازمند رهبری بود تا طومار جهان کهنه را در هم پیچد و برای بازسازی کامل ارزش‌ها و ساختارهای جامعه ایران کمر همت را ببندد. در جنبش انقلابی ایران، امام خمینی (ره) همان رهبر فرهمندی بود که جاذبه استثنایی‌اش این رسالت را به او بخشید. با این حال، هدف اصلی مقاله حاضر حول این پرسش شکل گرفت که آیا حقیقتاً امام خمینی (ره) مهندس انقلاب اسلامی ایران بوده‌است؟ به بیان دیگر، آیا تکوین انقلاب اسلامی ایران و سرنگونی رژیم شاه در اواخر سال ۱۳۵۷ محصول مهندسی امام خمینی (ره) بوده‌است؟ به عبارت بهتر، آیا انقلاب اسلامی ایران، پروژه‌ای هدایت‌شده توسط امام خمینی (ره) بوده‌است و آیا می‌توان آن را حاصل اراده و برنامه‌آز پیش‌تعیین شده امام خمینی (ره) تلقی کرد؟

در تلاشی پژوهشی برای واریسی و آزمون فرضیه مزبور از دو دسته شواهد استفاده شد: اول، بیانات خود امام خمینی (ره)، امامی که در نزد بسیاری از کنشگران اصلی انقلاب اسلامی و تصور عمومی ایرانیان در برهه انقلابی، بالاتر از یک رهبر، عصاره یا تجسم انقلاب اسلامی بوده‌است؛ و دوم، شواهد و مدارک تاریخی. نتایج این پژوهش به‌طور کلی این فرضیه را مورد چالش قرار داد که «امام خمینی (ره) مهندس انقلاب اسلامی ایران بوده‌است».

کلیدواژه: انقلاب سیستمی؛ انقلاب اسلامی ایران؛ امام خمینی (ره)؛ مهندسی اجتماعی کل‌گرایانه؛ مهندسی اجتماعی جزئی

مقدمه

برخی جامعه‌شناسان (مثل، رالف دارندورف و لوئیس کوزر) در تحلیل تضادهای اجتماعی یا کشمکش‌های بین‌گروهی، استدلال‌هایی برای اثبات این اصل اقامه کرده‌اند که «هرچه شدت و عمق تضاد و کشمکش بین گروه‌های اجتماعی بیشتر باشد، تغییر ساختی و سازمان‌بندی مجدد منتج از آن بیشتر می‌شود» (ترنر، ۱۳۷۳ و ۱۳۹۴). یکی از دلالت‌های منطقی این اصل جامعه‌شناختی آن است که در میان وقایع و فرآیندهای مهم سیاسی-اجتماعی، «انقلاب» را باید واجد بیشترین تغییرات ساختاری و سازمان‌بندی مجدد جامعه در نظر بگیریم؛ چون انقلاب، حادثه‌ترین نوع کشمکش سیاسی میان دو گروه صاحب‌نفوذ در یک جامعه، یعنی «حکومت» و «مخالفان» است. شاید به دلیل پیامد همین اصل جامعه‌شناختی باشد که انقلاب‌ها، به‌طور کلی، موجب رشد قدرت دولت می‌شوند و دولت‌های پساانقلابی معمولاً دولت‌هایی قوی‌تر، متمرکزتر و بوروکراتیک‌تر می‌شوند؛ چون تکمیل کار انقلاب منوط به ایجاد ساختارهای نوینی است که بتواند قدرت و ایدئولوژی حکومت انقلابی را تثبیت و نهادمند کند.

براساس اصل جامعه‌شناختی مذکور همچنین می‌توان گفت که در فرآیند منازعه انقلابی، اگر تضاد بین حکومت و مخالفان از سطح سیاست و اقتصاد به لایه‌های عمیق‌تر فرهنگی و ارزشی رسیده باشد، پس از موفقیت جنبش انقلابی و تسخیر قدرت سیاسی توسط مخالفان، تغییرات همه‌جانبه ساختی و سازمان‌بندی مجدد نظام اجتماعی، فراگیرتر و بیشتر خواهد شد. معمولاً این نوع دولت‌های پساانقلابی، عمده تلاششان را روی تغییرات ساختاری و فرهنگی برای رسیدن به مطلوبیت‌های مندرج در ایدئولوژی‌شان معطوف می‌کنند. به همین سبب، در انقلاب‌هایی که تعارض‌های فرهنگی-ارزشی یکی از بنیان‌های اصلی حرکت انقلابی و سرنگونی رژیم پیشین بوده‌است، رهبران انقلابی پس از تسخیر قدرت معمولاً تلاش می‌کنند همانند معمارانی که خانه‌های قدیمی را کاملاً تخریب می‌کنند و ساختمان‌هایی را مطابق با نقشه جدید می‌سازند، ساختار پیشین جامعه را تخریب کنند و آن را براساس نظام نوین فرهنگی-ارزشی یا ایدئولوژی خویش بازسازی کنند. در همین راستا، معمولاً انقلابیون حاکم از طریق انحلال یا بازسازی برخی از سازمان‌های اداری-اجرایی رژیم پیشین و بناکردن مؤسسات جدید و در قالب برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های نوین اجتماعی می‌کوشند که ساختار پیشین جامعه را ویران کنند و ساختاری نو براساس آرمان‌ها، باورها، و ارزش‌های انقلابی‌شان ایجاد کنند و کل عرصه‌های جامعه را بازسازی کنند.

از سویی دیگر، اگر مهندسی اجتماعی را به‌طور عام به‌معنای سیاست‌گذاری کلان یا برنامه‌ریزی اجتماعی حکومت‌ها به‌قصد نیل به اهداف خاص یا تلاش‌های پهن‌دامنه حکومت‌ها برای تغییر شکل ساختارهای جامعه و نظم‌دادن مجدد به آن‌ها در جهتی مطلوب در نظر بگیریم، هر حکومتی در عصر فعلی و وظیفه خود می‌داند در حوزه‌های مختلف جامعه هم مداخله و هم سیاست‌گذاری کند. بنابراین، همان‌طور که پوپر استدلال کرده‌است این فرآیند بر دو گونه است: (۱) «مهندسی اجتماعی اتوپایی یا کل‌گرایانه» که ویژگی خاص حکومت‌های انقلابی و رادیکال است و هدفش بازسازی کل اجتماع بر وفق برنامه یا نقشه‌ای کلی است؛ و (۲) «مهندسی اجتماعی تدریجی یا جزئی» که خصیصه سیاست‌گذاری‌های کم‌دامنه در حکومت‌های عرفی و غیرانقلابی است. از نظر پوپر، حکومت‌های انقلابی بیشتر در مهندسی اجتماعی اتوپایی/کل‌گرایانه خود به دنبال تحقق سعادت‌مندی حداکثری هستند؛ در صورتی که حکومت‌های عرفی و غیرانقلابی از طریق مهندسی اجتماعی تدریجی/جزئی در پی کاهش رنج‌ها و تیره‌روزی‌ها هستند. از این‌رو، اگر گفته شود که تفاوت اصلی حکومت‌های متعارف با حکومت انقلابی نه در اصل مهندسی اجتماعی؛ بلکه در کمیت و کیفیت آن است، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده‌است. حکومت‌های انقلابی بسیار بیشتر از سایر حکومت‌ها خود را درگیر مهندسی اجتماعی پهن‌دامنه برای بازسازی کل عرصه‌های جامعه می‌کنند و این کار را رسالت اصلی خویش قلمداد می‌کنند. فرض آنان، این است که ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی به‌جامانده از رژیم پیشین را می‌توان با برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های متکی بر ایدئولوژی انقلابی، به‌طور بنیادین تغییر داد و بازسازی کرد. حکومت‌های انقلابی معمولاً رسالت خود را دگرگونی اجتماعی در مقیاس کل جامعه یا به قول پوپر، مهندسی اجتماعی اتوپایی (کل‌گرایانه) می‌دانند (ر. ک. به: پوپر، ۱۳۵۸ و ۱۳۸۰). کوتاه‌سخن آن‌که، حکومت‌های انقلابی سودای زیروورکردن و بازسازی کلی جامعه را در سر دارند و به‌همین دلیل است که به قدرتی متمرکز نیاز دارند. مروری تاریخی نشان می‌دهد که پس از پیروزی و تثبیت انقلاب در ایران، فرآیند دگرگون کردن بنیادین ساختارهای اجتماعی برای ایجاد جامعه‌ای جدید با نمادهای اقتدار و هویت نوین (نام‌گذاری‌ها، سرودها، پرچم، و ...) آغاز شد. بر مبنای همان اصل جامعه‌شناختی که «هرچه شدت و عمق تضاد و کشمکش بین گروه‌های اجتماعی بیشتر باشد، تغییر ساختی و سازمان‌بندی مجدد منتج از آن بیشتر می‌شود» انقلابیون حاکم در ایران نیز دگرگونی

کل جامعه یا مهندسی اجتماعی فراگیر (اتوپیایی) را رسالت خویش دانستند. البته، این نحوهٔ روبرویی با جامعهٔ پساانقلابی خصیصهٔ اصلی و هویت‌بخش همهٔ انقلاب‌های سیستمی بوده‌است.

انقلاب سیستمی در برابر انقلاب سیاسی

برخی جامعه‌شناسان، انقلاب‌ها را به دو دستهٔ «سیاسی» و «سیستمی» (باومن، ۱۹۹۴) یا «سیاسی» و «اجتماعی» (اسکاکیول، ۱۹۷۹) تقسیم کرده‌اند. انقلاب‌های سیاسی، فقط نهاد حکومت یا ساختارهای دولت را تغییر می‌دهند؛ در صورتی که انقلاب‌های سیستمی یا اجتماعی به‌دنبال تغییرات بنیادین در ساختارهای اجتماعی (نظام سیاسی × نظام اقتصادی × نظام فرهنگی × نظام جامعوی) نیز هستند. مروری تاریخی نشان می‌دهد که عصر مدرن -به‌ویژه از اواخر قرن نوزدهم و در طول سدهٔ بیستم- آکنده از انقلاب‌های سیاسی بوده‌است و به‌ندرت می‌توان در میان آن‌ها، انقلاب‌های راستین سیستمی را یافت. همهٔ انقلاب‌های سیاسی، تغییراتی در نحوهٔ اثرگذاری سبک و سیاق حکومت سیاسی بر نظام اجتماعی تحت مدیریتش ایجاد می‌کنند؛ انقلاب‌های سیستمی، علاوه‌براین، باعث دگرگونی در خود سیستم نیز می‌شوند؛ دگرگونی‌ای در ساختارهای اجتماعی که از روی طرح و تدبیر و به مدیریت حکومت یا دست‌کم، با پیش‌قدم‌شدن حکومت انجام می‌شود و در لحظه‌ای خیز برمی‌دارد که انقلاب سیاسی به‌طور کامل به سرانجام رسیده باشد.

البته این مفهوم دوگانه از انقلاب، بیانگر دو سر یک طیف است؛ دو سر طیفی که در بین آن می‌توان همه یا تقریباً همهٔ انقلاب‌هایی را جای داد که آمیزه‌ای از این دو مفهوم بوده‌اند. بی‌گمان، انقلاب به‌عنوان سنجی ایدئال پدیده‌ای صرفاً سیاسی (یا غیرسیستمی) است؛ چون دولت یا قدرت سیاسی‌ای را از صحنه خارج می‌کند که درزمینهٔ نظام اجتماعی کل، کارکرد نامطلوبی داشته‌است. درواقع، انقلاب‌های سیاسی، جامعه را از قید موانع سیاسی‌اش می‌رهانند و به‌همین دلیل، معمولاً به اقلیت سازمان‌یافته‌ای نیاز دارند که برای غلبه بر دولت جابر وقت طرح بریزند. چنین اقلیتی را معمولاً به‌عنوان رهبران و کارگزارانی تعریف می‌کنند که به نمایندگی از منافع جمعی مشخص عمل می‌کنند و طلایه‌دار فعال و خودآگاه نیروهای نسبتاً منسجمی هستند که به‌لحاظ اجتماعی نیرومندند ولی به‌لحاظ سیاسی، ابزار و تجهیزاتی در اختیار ندارند. ازاین‌رو، اگر گفته شود که انقلاب‌های سیاسی صرفاً مانعی را از مسیر جامعه برمی‌دارند، یا

این‌که آن‌ها بُعد سیاسی سیستم کلی جامعه را با ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن هماهنگ می‌کنند؛ سخن دلالت‌آمیزی بیان شده‌است. در واقع، یکی از استعاره‌ها یا تمثیل‌های اصلی دربارهٔ انقلاب سیاسی همین است: جامعه، همانند پروانه‌ای که درون پیلۀ خود به کمال رسیده‌است و قصد خروج از آن را دارد باید موانع جابرانه و دست‌وپاگیر رشد و توسعهٔ خود را درهم بشکند. اگرچه درست است که انقلاب‌های سیستمی نیز همچون انقلاب‌های سیاسی، رژیم‌های سیاسی خودکامه یا دیکتاتوری قدیمی را سرنگون می‌کنند؛ ولی شباهت آن‌ها به همین جا ختم می‌شود و مرحلهٔ سیاسی انقلاب‌های سیستمی، فقط و فقط وظیفهٔ خاک‌برداری و زمینه‌سازی برای ساخت بناهای جدید را بر دوش دارند؛ پروژه‌ای که باید تحت نظارت دقیق سیاسی و از طریق اقدامات دولتی اجرا شود. انقلاب‌های سیستمی، برخلاف انقلاب‌های صرفاً سیاسی، با برانداختن حاکمان قدیمی تمام نمی‌شوند؛ و دولت انقلابی پس از این انقلاب‌ها با وظایف شاق مهندسی اجتماعی کلان و حرکت در جهت شکل‌دادن به ساختارهای اجتماعی جدید مواجه‌است (باومن، ۱۹۹۴ و ۱۳۹۳).

در هر حال، اگر ایدهٔ پوپر دربارهٔ مهندسی اجتماعی اتوپایی/کل‌گرایانه را نتوان به همهٔ انقلاب‌ها تعمیم داد؛ ولی بی‌تردید انقلاب‌های سیستمی، نوعی مهندسی اجتماعی کلیت‌گرا یا اتوپایی دارند که قصد دارد براساس طرح و نقشه‌ای ایدئولوژیک، جامعهٔ آرمانی خود را از طریق بازسازی کامل تمامی ساختارها و نهادهای اجتماعی تأسیس کند. از منظری خاص، سخنی بیهوده نیست اگر گفته شود انقلاب سیستمی چیزی نیست جز تلاش برای دگرگونی کل جامعه براساس اصول ایدئولوژی‌ای انقلابی. مطابق با آنچه پیش‌تر اشاره شد، انقلاب‌های سیستمی با برانداختن حاکمان سیاسی تمام نمی‌شوند، بلکه تلاش و افری به‌خرج می‌دهند تا جامعه و تمامی خرده‌نظام‌هایش را براساس مطلوبیت‌های ایدئولوژیک‌شان بازسازی یا مهندسی کنند. به‌بیان دیگر، انقلاب‌های سیستمی به‌دنبال نوعی مهندسی اجتماعی کل‌گرا برای تأسیس جامعه‌ای آرمانی از طریق بازسازی بنیادین کل ساختارهای اجتماعی و مدل‌سازی مجدد جامعه براساس طرح و نقشه‌ای ایدئولوژیک هستند.

انقلاب اسلامی ایران بدون شک جزو انقلاب‌های سیستمی-نه سیاسی- محسوب می‌شود؛ چون وظیفهٔ اصلی خود را تخریب کردن کل نظام موجود و بناکردن نظام آرمانی‌ای جدید می‌دانست. در این انقلاب که موجب سرنگونی رژیم سلطنت شاهنشاهی چند هزارساله در

ایران شد، طرد هر آنچه که به نظام سلطنتی مربوط می شد جزء جدایی ناپذیر انقلاب محسوب شد: آرم‌ها و نمادهای رژیم شاهنشاهی نابود شد، مجسمه‌های شاه و وابستگانش خرد شد؛ نام خیابان‌ها عوض شد و حتی پرچم کشور تغییر یافت. رهبران روحانی حاکم بر انقلاب اسلامی ایران، همانند سایر انقلاب‌های سیستمی، به دگرگونی جامعه از صدر تا ذیل و سعادت‌مند کردن بشریت معتقد بودند و توده‌های مردم را به مدینه فاضله اسلامی ای وعده دادند که تضمین کننده سعادت‌مندی‌شان است^۱:

«ما تبع آ پیغمبرهایی هستیم که آمده‌اند برای اصلاح جامعه؛ آمده‌اند برای این که جامعه را به سعادت برسانند... ما به تبع آن‌ها می‌خواهیم این جامعه خودمان را سعادت‌مند کنیم» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد پنجم، ص ۵۵۰).

در همین راستا، ایرانیان در برهه انقلابی، خواهان تغییر و تحول در همه ابعاد شدند و ایدئولوژی اسلام با نمایندگی امام خمینی (ره) توانست منبع الهام برای تحول‌شان شود. میشل فوکو درباره این خواست جمعی در برهه انقلابی از زبان مردم انقلابی ایران می‌نویسد: «قبل از هر چیز ما باید خودمان را تغییر دهیم. باید روش زیستن‌مان، روابط‌مان با دیگران و چیزها، و همچنین با جاودانگی و خداوند به طور کامل تغییر کند. انقلاب واقعی تنها زمانی به وقوع می‌پیوندد که شرایط این تحول ریشه‌ای در تجربیات ما به وجود آمده باشد؛ و اسلام چیزی است که یافتن آنچه را که می‌تواند حکومت و چیزهای دیگر را تغییر دهد، وعده داده و تضمین می‌نماید» (استات، ۱۳۸۲، ص ۱۱۹).

از سویی دیگر، همان‌گونه که اسملسر (۱۳۸۰، فصل ششم) استدلال کرده‌است، چون انقلاب‌ها یا جنبش‌های ارزش‌گرا به دنبال بازسازی نظم نوین تمام‌عیاری هستند که از صدر تا ذیل نظام اجتماعی کهن و ارزش‌های حاکم بر آن را براندازند؛ ناگزیر نیازمند رهبری هستند که کمر به بازسازی کامل ارزش‌ها بسته باشد. در واقع، وجود رهبری فرهمند با رسالتی پیامبرگونه ضروری است تا طومار جهان کهنه را درهم پیچد و بهشتی نوین را به پا کند. در جنبش انقلابی ایران، امام خمینی (ره) همان رهبر فرهمندی بود که جاذبه استثنایی اش رسالتی پیامبرگونه به او بخشید تا جایی که پامردی و شجاعت توده‌ها در برهه انقلابی تا سپهر پیروزی در بهمن ۱۳۵۷

۱. حتی اگر بپذیریم که همه انقلابیون مسلمان و توده‌های انقلابی تفسیر دقیق و مشترکی از این خواسته نداشته‌اند.

۲. پیروان؛ تابعان؛ جمع تابع. البته در اینجا به معنی پیرو آمده است که کمی با معنای اصلی خود تفاوت دارد.

را تا حدود زیادی می‌توان زادهٔ ایمان انقلابیون مذهبی و توده‌ها به حقانیت آسمانی رهبری امام خمینی (ره) دانست.^۱ درحقیقت، در وجدان ایرانیان عصر انقلاب، امام خمینی (ره) همچون «مردان خدا» که نه در جستجوی قدرت ظاهری بلکه در پی اقتدار معنوی هستند، واجد همان فضایی بود که در پیامبر (ص) یافت می‌شد - صداقت، شجاعت، درستکاری و هوشمندی - و همان نقش اجتماعی پیامبر اسلام (ص) را، در زمان مبارزه علیه شاه به‌عنوان طاغوت زمان ایفاء می‌کرد. این رسالت پیامبرگونه، به سردادن صلاهی تغییرات همه‌جانبه و بنیادین در بافت و ساخت جامعهٔ ایران نیاز داشت:

«یکی از خصایص این نهضت این است که خواستار تغییراتی اساسی در همهٔ ابعاد جامعهٔ ایرانی است... همه‌چیز باید در ایران تغییر کند. از قانون اساسی گرفته تا شکل حکومت و از مسائل اقتصادی تا فرهنگی و اجتماعی و نظامی. همه‌چیز باید تغییر پیدا کند» (صحیفهٔ امام، ۱۳۸۵، جلد ۵، صص ۱۷۲ و ۳۹۵).

پس از آنجاکه انقلاب‌های سیستمی متضمن کوششی برای تحقق جامعهٔ ایدئال هستند، رهبران این نوع انقلاب‌ها بعداز پیروزی و تثبیت قدرت‌شان، لاجرم به‌وسیلهٔ حکومت در پی معماری و مهندسی کل ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه برمی‌آیند و می‌کوشند کلی جامعه را برحسب ارزش‌های ایدئولوژی خود دگرگون کنند. درواقع، انقلابیون پس از سرنگونی نظام پیشین و تصرف قدرت سیاسی از وجهه و منزلت والای خویش برای ایجاد تحولاتی بنیادین در جامعه بهره‌برداری می‌کنند تا ساختارهای جامعه را با ارزش‌های ایدئولوژی مطلوب‌شان منطبق سازند. بسیاری از انقلابیون مذهبی، با خاک یکسان کردن نظام و فرهنگ شاهنشاهی را کمال مطلوب می‌دانستند و معتقد بودند که از دل ویرانی آن، نظامی نوین و انسانی‌تر بیرون خواهد آمد.

براساس این هویت‌جویی اسلامی بود که پس از تثبیت نخبگان مذهبی در رأس هرم قدرت

۱. اگر پذیرفته شود که نایب امام می‌تواند از جانب امام معصوم حکومت کند (این دیدگاه در نهاد ولایت فقیه تجسم می‌یابد) آنگاه حکومت او به‌طور طبیعی به‌معنای مشارکت در فضیلت اتوپیایی موعود خواهد بود. بر همین اساس، انقلابیون مذهبی در ایجاد و برقراری ملکوت خداوند مصمم بودند و اعتقاد داشتند که انقلاب اسلامی ایران منادی و طلیعهٔ رجعت حضرت مهدی (عج) محسوب می‌شود. در دورهٔ انقلاب در میان مؤمنان شایع بود که امام خمینی (ره) بارها با امام زمان (عج) ارتباط داشته‌است. این موضوع با توجه به این که انقلابیون مذهبی به‌جای عوامل اجتماعی-اقتصادی، ارادهٔ خداوند را در پس موفقیت انقلاب می‌دیدند موضوعی کاملاً طبیعی بود (بشیریه، ۱۳۹۳، ص ۲۵۰).

سیاسی جامعهٔ پسانقلابی ایران^۱، حکومت تلاش همه‌جانبه‌ای را برای اسلامی کردن اجتماع و حاکمیت‌بخشیدن به اسلام در تمامی ابعاد جامعه آغاز کرد. در واقع، مدلول مهندسی اجتماعی کل‌گرایانهٔ انقلابیون مذهبی حاکم بر ایران، ذیل دال «اسلامی کردن» جای گرفت. این مهندسی اجتماعی کلیت‌گرای انقلابیون مذهبی حاکم، در راستای پاک‌سازی، بهسازی و نوسازی جامعهٔ ایران آغاز شد و طی اقدامات متعدد و متنوعی تلاش شد تا به‌طور بنیادین کل ساختارهای جامعه برای ایجاد نظم نوینی با صبغهٔ اخلاقی-اسلامی بازسازی شود. در همین راستا و برای تحقق مدینهٔ فاضلهٔ اسلامی، راهبردهای متعددی را نخبگان مذهبی حاکم بر نظام جمهوری اسلامی به‌کار گرفتند که از جملهٔ آن‌ها می‌توان به تأسیس برخی سازمان‌ها و مؤسسات انقلابی برای سازمان‌دهی مجدد جامعه، اعمال اصل‌گزینش ایدئولوژیک در مؤسسات مختلف کشوری، کنترل و تهذیب اخلاقی و فرهنگی برحسب معیارهای ایدئولوژی انقلاب اسلامی، سلطهٔ ایدئولوژیک بر رسانه‌های عمومی به‌ویژه تحول در برنامه‌های رادیو و تلویزیون، تغییر برنامه‌های آموزشی و متون درسی، گزینش و بازپروری معلمان، تغییر نظام آموزشی دانشگاه‌ها، گزینش دانشجو و استاد، نظارت همه‌جانبه بر سبک و شیوهٔ زندگی ایرانیان، کوشش در راه یکسان‌سازی و به‌هنگار سازی شیوه‌های فکر و زندگی اجتماعی، ترویج شیوه‌ها و انواع خاصی از «تکنیک‌های بدن» (نحوهٔ پوشش، آرایش، رنگ‌ها و ...)، کوشش در راه احیاء فرهنگ دینی، مبارزه با مظاهر فرهنگی و معنوی تجدد غربی و ... اشاره کرد (ر. ک. به: بشیریه، ۱۳۷۸؛ طالبان، ۱۳۹۲).

این مسئله که تا چه حد این سیاست‌های معطوف به مهندسی اجتماعی جامعهٔ ایران حقیقتاً در تغییر بنیادین این جامعه موفق بوده‌است، سؤالی تجربی است که رسیدن به پاسخش نیازمند داده‌های معتبر یا انجام پژوهش‌های علمی با هدف ارزشیابی است. آیا دستاوردهای مهندسی اجتماعی انقلابی در جامعهٔ امروز ایران متناسب با اهداف اولیهٔ انقلابیون بوده‌است؟ اگر انقلابیون مذهبی و مردم در انقلاب ایران می‌خواستند جامعه‌ای بسازند که هیچ شباهتی به نظام پیشین نداشته باشد، آیا در نیل به این مهم موفقیت قابل‌اعتنایی به‌دست آورده‌اند یا انقلاب اسلامی ایران نیز با وجود ریشه‌ای‌بودنش، دگرگونی‌هایی بسیار کمتر از آنچه انقلابیون فکر می‌کردند، پدید آورده‌است؟ آیا نتیجهٔ مهندسی اجتماعی کلیت‌گرای انقلابیون حاکم همان چیزی را در

۱. هیأت حاکمهٔ ایران پسانقلابی که به‌تدریج بر کل نظام سیاسی تسلط یافتند عمدتاً شاگردان، پیروان و سرسپردگان امام‌خمینی بودند که روی‌هم‌رفته، مطیع و منقاد وی نیز بودند.

جامعه ایران به بار آورده است که ایدئولوژی‌شان تجویز کرده است و یا خود، خواستارش بوده‌اند؟ آیا حق با فوران و گودوین (۱۹۹۳) بوده است که مدعی شده‌اند انقلاب اسلامی ایران، انقلاب سیاسی‌ای موفق ولی انقلاب اجتماعی‌ای نسبتاً شکست خورده است، زیرا با وجود بسیج توده‌ای وسیع و دستاوردهای سیاسی مهم نتوانسته است ساختارهای اقتصادی و فرهنگی را به طور اساسی دگرگون کند؟

شاید یکی از مهم‌ترین دستاوردهای علوم اجتماعی در حوزه انقلابات نشان دادن این واقعیت باشد که بحران‌های انقلابی در یک کشور به گسست کامل ساختارهای جامعه منجر نمی‌شود تا هر نوع سامان جدیدی را طبق اراده انقلابیون ممکن سازد. در واقع، نمی‌توان چنان که انقلابیون می‌خواهند، همه چیز را درهم شکست و از صفر آغاز کرد. جامعه‌شناسی نیز به ما آموخته است که جامعه، گِلِ کوزه‌گری نیست که بتوان آن را هر دم از نو ساخت و مطابق با اصول انتزاعی و طرح‌های ایدئولوژیک بازسازی‌اش کرد؛ به عبارت دیگر، «جامعه» پدیده‌ای نیست که عده‌ای مهندس و معمار از بالا (دولت یا حکومت) آن را مطابق الگویی خاص بسازند و به شکل مطلوب و مورد نظر خود در آورند. آدمیان و به ویژه، ساختارهای دیرپای جامعه - که عمدتاً محصول عقل جمعی همه اعصار و میراث به‌جامانده و نهادینه شده گذشته‌ها است - مومی در دستان حاکمان سیاسی و دولت‌ها نیست که هر لحظه به شکل دلخواه خود درش بیابورند. تفکیک شدنی از ناشدنی، شاید مهم‌ترین آموخته بشر از مطالعات تاریخی و تطبیقی دانشمندان علوم اجتماعی از انقلاب‌ها باشد. این مطالعات نشان داده‌اند که انتظارات زیاد، توقع تحولات سریع و بنیادین در جامعه، و کلاً تجسم تحقق بهشت در افق یک انقلاب چندان با واقعیات سازگار نیستند. بگذریم.

با وجود این، اگر ارزیابی تجربیات عملی انقلابیون حاکم در مهندسی اجتماعی کل‌گرایانه و فراگیر جامعه ایران را کنار بگذاریم، مسئله اصلی مرتبط با بحث ما آن است که آیا انقلاب اسلامی ایران توسط رهبر بلامنازع آن یعنی امام خمینی (ره) مهندسی یا ساخته شد؟ به عبارت دیگر، آیا تکوین انقلاب اسلامی ایران و سرنگونی رژیم شاه در اواخر سال ۱۳۵۷ (نه تلاش‌های متعدد رژیم انقلابی بعد از پیروزی و تثبیت قدرت خویش برای مهندسی اجتماعی فراگیر جامعه ایران که همگی جزو پیامدهای انقلاب محسوب می‌شوند) حقیقتاً محصول معماری یا مهندسی امام خمینی (ره) بوده است؟

امام خمینی: مهندس/معمار انقلاب ایران؟

تدا اسکاکپول، به‌عنوان یکی از مبرزترین تئوری پردازان ساختارگرای انقلاب، در کتاب اصلی خویش «دولت‌ها و انقلابات اجتماعی» (۱۹۷۹) استدلال می‌کند که انقلاب‌های اجتماعی را به‌هیچ‌وجه جنبش‌های انقلابی و رهبرانش به‌صورت عامدانه طراحی نمی‌کنند؛ در واقع انقلاب‌ها می‌آیند نه این‌که ساخته شوند. او تصریح می‌کند که انقلاب‌های اجتماعی کم‌وبیش مستقل از اراده انقلابیون تکوین می‌یابند و فقط هنگامی که ساخت قدرت حاکم فروپاشید، انقلابیون از آن برای تصاحب قدرت سیاسی خویش بهره می‌جویند.

با وجود این، اسکاکپول بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی که تئوری ساختاری‌اش را به چالش کشید، در چرخشی کامل، این انقلاب اجتماعی را استثنایی و منحصر به فرد تلقی کرد و نوشت:

«اگر یک انقلاب در دنیا وجود داشته باشد که عامدانه و آگاهانه توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای به‌قصد سرنگون ساختن نظام پیشین «ساخته» شده باشد، بلا تردید انقلاب ایران علیه شاه است... انقلاب ایران صرفاً نیامد بلکه به‌صورت عامدانه و منسجمی ساخته شد؛ به‌ویژه در مرحله اولیه آن یعنی سرنگون ساختن رژیم پیشین... در ایران، به‌نحوی یگانه و بی‌نظیر، انقلاب «ساخته شد» (اسکاکپول، ۱۹۸۲، صص ۲۶۷ و ۲۷۵). جملات مذکور بر آن دلالت دارند که از دید اسکاکپول، در میان همه انقلاب‌های اجتماعی فقط انقلاب ایران را می‌توان انقلاب مهندسی شده محسوب کرد.

از سویی دیگر، گزاره «امام خمینی (ره) معمار انقلاب ایران بوده است» به قدری از سوی سیاستمداران، رسانه‌های گروهی، و انقلاب‌پژوهان و دانش‌پژوهان داخلی (برای نمونه: دهشیری، ۱۳۷۷؛ شجاعی زند، ۱۳۸۲؛ سعیدی، ۱۳۸۵) در طول این سال‌ها تکرار شده است که تقریباً شأن گزاره‌ای بدیهی و چالش‌ناپذیر را پیدا کرده است؛ باین‌حال، این گزاره برای پژوهشگری جامعه‌شناس که تعلقات ایدئولوژیک خود را در پرانتز قرار می‌دهد، شأن فرضیه‌ای را داراست که برای احراز اعتبارش، باید شواهد کافی عرضه شود. البته، این بدان شرط است که منظور از «معماری» در گزاره مذکور، همان مفهوم «رهبری» در ادبیات انقلاب پژوهی نباشد؛ وگرنه مروری تاریخی به فرآیند رخداد انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، بی‌هیچ شک و تردیدی، گزاره «امام خمینی (ره) رهبر انقلاب اسلامی ایران بوده است» را تأیید می‌کند؛ در نتیجه، آن

را به گزاره‌ای بدیهی و چالش‌ناپذیر تبدیل می‌کند. در حقیقت، از هر منظری که به انقلاب ایران بنگریم نمی‌توان در این قضایا تردید کرد که اولاً، امام خمینی (ره) رهبر بلامنازع انقلاب ایران بوده‌است و ثانیاً، مشارکت خارق‌العاده توده‌های مردم در جنبش انقلابی سال ۱۳۵۷ ایران ارتباط نزدیکی با رهبری فرهنگدانه امام خمینی (ره) داشته‌است. پس، موضوع رهبری بلامنازع و فرهنگدانه امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی ایران موضوعی متفق‌علیه، مسلم و اظهر من الشمس است و در نتیجه، نیازمند واریسی تجربی برای اعتباریابی نیست.

ولی استدلال ما آن است که تفاوت مفهومی مهمی میان دو اصطلاح «معماری انقلاب» با «رهبری انقلاب» وجود دارد. تقریر این استدلال را با این توضیح آغاز می‌کنیم که مقوله «رهبری» که در ادبیات علمی مربوط به انقلاب‌ها در کنار واژه‌های «ایدئولوژی»، «بسیج منابع» و امثالهم مورد بحث قرار گرفته‌است، کارکرد اصلی‌اش آن است که با ارائه ایدئولوژی انقلابی، مردم را علیه رژیم حاکم بسیج کند و به کنش‌های جمعی گروه‌های مختلف اجتماعی جهت دهد. در مقابل، واژه‌های «مهندسی» یا «معماری» - که اصولاً در ادبیات علمی انقلاب پژوهی به چشم نمی‌خورند - معنایی فراتر از رهبری دارند و بر پیش‌فرض‌های خاصی استوارند. در حقیقت، پیش‌فرض اصلی امکان انجام مهندسی/معماری پدیده‌های پیچیده اجتماعی همچون انقلاب‌ها اساساً به درکی تصنعی و قابل‌دست‌کاری از حیات اجتماعی انسان‌ها مبتنی است؛ ضمن آن که به شدت تابع خرد یا عقلانیتی فنی است و اصولاً بر این باور استوار است که می‌توان مانند مهندسی یا معماران در حوزه‌های فنی یا عمرانی، پدیده‌های پیچیده و پهن دامنه اجتماعی را به حسب مقتضیات و مطلوبیت‌های ایدئولوژیک، موضوع دست‌کاری و تحول بخشی عامدانه قرار داد. به همین دلیل، تأکید داریم که استفاده از اصطلاح «مهندسی/معماری» برای اشاره به مفهوم «رهبری» در انقلاب‌ها مصداق کامل «خذ و تطبیق نابجای مفاهیم» است. مضافاً این که استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات متفاوت برای اشاره به یک معنای واحد که «مترادف‌سازی» محسوب می‌شود اساساً مغایر با رشد علم است؛ چون به جای روشنی‌بخشی، فقط «ابهام» تولید می‌کند. در هر حال، واژگان مورد استفاده در یک زبان، معانی خاصی نزد اهل آن زبان دارند به نحوی که به سادگی نمی‌توان معانی جدید برای آن‌ها جعل کرد و این همان چیزی است که جامعه‌شناسان «هویت جمعی زبان» نامیده‌اند. پس اگر می‌خواهیم واژه «معماری» که اختصاص به ساختن پدیده‌های مادی همچون پُل‌ها، بناها و ساختمان‌ها دارد را برای پدیده‌های غیرمادی مثل امور

فرهنگی-اجتماعی یا انقلاب‌ها به کار گیریم باید دست‌کم یک محور یا ویژگی اصلی مفهوم معماری را -که مقوم آن محسوب می‌شود- در نظر بگیریم و اشتراک آن را در کاربرد جدید نشان دهیم. درحقیقت، باید نشان داد که چگونه و با چه محور یا ویژگی مشترکی می‌توان لفظ واحد «معماری» را هم برای ساختن یک بنای چندطبقه مسکونی و هم برای تکوین یک انقلاب اجتماعی به کار برد؟ به هر جهت، وقتی واژه «معماری» را هم برای پدیده‌های مادی در برابر پدیده‌های غیرمادی (اعم از فرهنگی، اجتماعی و ...) و هم در زمینه تغییر شکل دادن به مواد و مصالح طبیعی در برابر تغییر انسان‌ها و حیات اجتماعی آن‌ها به کار می‌گیریم، دست‌کم باید یک محور یا یک ویژگی اصلی مشترک در بین آن‌ها وجود داشته باشد تا بتوان نامی واحد را بر آن‌ها اطلاق کرد. چون اگر در اطلاق یک نام واحد به پدیده‌های متفاوت، محور یا ویژگی مشترکی وجود نداشته باشد، هر پدیده‌ای را می‌توان به هر پدیده دیگر اطلاق کرد که ثمره‌ای جز اغتشاش معنایی و آشفتگی مفهومی به بار نخواهد آورد. پس از حیث معناشناسانه پرسش اصلی این می‌شود که معنای مندرج در مفاد واژه معماری بر چه پایه‌ای استوار است که اگر آن نباشد، مفهوم معماری چه در حوزه طبیعی/فنی و چه حوزه انسانی/اجتماعی - باقی نخواهد ماند؟ به عبارت مشخص‌تر، قوام مفهوم معماری در حوزه انقلاب‌های اجتماعی به چه چیز یا چیزهایی است؟

در پاسخ به این پرسش، سخنی بیهوده نیست اگر گفته شود که واژه معماری/مهندسی همواره مفهوم طرح و نقشه را تداعی می‌کند. درواقع، مفهوم معماری/مهندسی به معنای طراحی، برنامه‌ریزی، و نقشه‌کشی‌ای است که چگونگی دخل و تصرف در عناصر و نیروها را برای ساخت و تخریب چیزها نشان می‌دهد. پس فرض معماری/مهندسی، وجود طرح و نقشه‌ای قبلی برای ساختن چیزهاست^۱. معماران/مهندسان، سازندگان ساختارها و چیزها مطابق با طرح و نقشه قبلی هستند (باومن، ۱۳۹۳؛ اسکات، ۱۹۹۸؛ ترنر، ۲۰۰۱ و ۲۰۱۰). این، همان محور مقوم

۱. معمار یک ساختمان نمی‌تواند بدون طرح و نقشه قبلی و فقط به قدرت اراده و مصالح ساختمانی و نیروهای تحت اختیارش، ساختمانی را بسازد. درحقیقت، «معمار» قبل از تهیه برنامه کار یا سفارش دادن مصالح (ساختمانی) باید طرح و نقشه‌ای را براساس نوع کاربردهای ساختمان (برج تجاری، منزل مسکونی، مدرسه، بیمارستان، کارخانه تولید لوازم خانگی، و قس‌علی‌هذا) و نیازهای استفاده‌کنندگانش تدوین و مشخص کند. تا نقشه ساختار جدید مشخص نباشد معمار نمی‌تواند به تنظیم زمان‌بندی کار، سفارش مصالح و سایر مراحل بپردازد.

مفهوم معماری است و به همین سبب، می توان گفت که معماری انقلاب نیز عبارت است از بر ساختن یک انقلاب طبق طرح و نقشه قبلی. سخنی بیهوده نیست اگر گفته شود که متفکران رسمی اتحاد جماهیر شوروی سابق به همین دلیل بود که ولادیمیر لنین را «معمار و مهندس انقلاب»^۱ و نه فقط «رهبر انقلاب» خطاب می کردند؛ چون او را سازنده انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ میلادی در روسیه مطابق با طرح و نقشه ای قبلی می دانستند؛ طرحی که لنین آن را در کتاب خود با عنوان «چه باید کرد؟» تشریح کرده بود.

نتیجه همه این مطالب، تأکید بر این نکته است که «رهبری انقلاب» از حیث ترمینولوژی و معناشناسانه متفاوت با «معماری/مهندسی انقلاب» است و این تفاوت فقط جنبه تسمیه ای ندارد؛ یعنی اطلاق لفظ «معماری یا مهندسی» به «رهبری» در حوزه انقلاب پژوهی صحت انتساب ندارد و نمی توان رهبری یک انقلاب را همان مهندسی/معماری آن انقلاب محسوب کرد^۲. بر اساس این استدلال، و با پذیرفتن و تصدیق آن که «امام خمینی (ره) رهبر بلا منازع انقلاب اسلامی ایران بود»، هنوز این پرسش شایسته تأمل جدی است که آیا می توان امام خمینی (ره) را معمار/مهندس انقلاب اسلامی ایران نیز محسوب کرد؟ به عبارت بهتر، آیا انقلاب ایران، پروژه ای طراحی شده توسط امام خمینی (ره) بود و آیا می توان آن را حاصل اراده و برنامه از پیش تعیین شده امام خمینی (ره) تلقی کرد؟

برای پاسخ به این پرسش و در حقیقت بررسی اعتبار فرضیه معمار و مهندس بودن امام خمینی (ره) برای انقلاب اسلامی ایران، نخست باید روشن ساخت که شواهد مناسب برای تأیید و ابطال این فرضیه چیست؟ به عبارت ساده تر، چه چیزی نشان دهیم که منطقاً بر اثبات ادعای مذکور یا بر رد آن دلالت کند؟

در این راستا، به نظر می رسد برای اثبات فرضیه مزبور باید نشان داده شود که فرآیند انقلاب ایران به وسیله امام خمینی (ره) به راه افتاده و مطابق با هدایت های ایشان به سرانجام رسیده است.

1. Architect and Engineering of revolution

۲. مقایسه ای گذرا از میزان کاربرد اصطلاح «معماری/مهندسی انقلاب» در مقابل اصطلاح «رهبری انقلاب» در ادبیات علمی انقلاب پژوهی نیز به خوبی نشان می دهد که عبارت «معماری/مهندسی انقلاب» چندان محلی از اعراب ندارد و نقش عاملیت انسانی در تکوین انقلاب ها ذیل مفاهیمی مانند رهبری و بسیج آمده است. از این رو، بهتر است برای اجتناب از ابهام و اغتشاش مفهومی از همین واژه های موجود در عرصه انقلاب پژوهی استفاده کنیم و از انتخاب جایگزین های مفهومی به ویژه اصطلاح «معماری/مهندسی انقلاب» پرهیز کنیم.

در مقابل، اگر نشان داده شود که آغازگر فرآیند انقلاب یا راه‌انداز لوکوموتیوی که قطار انقلاب را به سرمنزل پیروزی رساند، به صورت خودانگیخته و بدون دخالت حضرت امام بوده‌است، برای فرضیه مزبور دلالت ابطالی دارد؛ چون معماری و مهندسی انقلاب به معنای ساختن و به وجود آوردن انقلاب مطابق با طرح و نقشه‌ای قبلی، دقیقاً در مقابل خودانگیختگی و خودجوشی قیام انقلابی به‌ویژه در نقاط عطف، تعیین‌کننده نتیجه فرآیند انقلاب است.

لازم به ذکر است که در ارائه شواهدی که برای فرضیه مذکور دلالت آزمون^۱ دارند تلاش شده‌است از دو منظر به این موضوع پرداخته شود: اول، از منظر خود امام خمینی (ره) که در نزد بسیاری از کنشگران اصلی انقلاب اسلامی و تصور عمومی ایرانیان در برهه انقلابی، بالاتر از یک رهبر، عصاره یا تجسم انقلاب اسلامی بوده‌است تا جایی که بسیاری از تحلیلگران، انقلاب ایران را با نام ایشان شناخته و از طریق دنبال کردن مواضع و اقدامات او به بررسی این انقلاب پرداخته‌اند؛ و دوم، از منظر یک پژوهشگر جامعه‌شناس که استدلالش عمدتاً مبتنی بر شواهد تجربی یا مدارک تاریخی است.

البته، قبل از آنکه به شواهد مربوط به فرآیند انقلاب ایران بپردازیم که برای فرضیه مذکور دلالت آزمون^۲ دارند، باید به صدق این گزاره «شرطی خلاف واقع»^۳ اذعان کنیم که «اگر امام خمینی (ره) نبود، انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نیز نبود». ولی تصدیق این گزاره به معنای معماری یا مهندسی انقلاب ایران توسط امام خمینی (ره) نیست. چون هر علت ذی‌دخل دیگر در انقلاب ایران نیز اگر نبود - مثلاً، رژیم شاه و مردم - انقلاب بهمن ۱۳۵۷ هم نبود. این نوع گزاره‌های خلاف واقع فقط می‌توانند حکایت از این واقعیت داشته باشند که وجود امام خمینی (ره)، مردم و رژیم شاه، هر یک به تنهایی، «شرط لازم و ناکافی» انقلاب ایران بوده‌اند. از آنجا که تکوین پدیده‌های مرکب و پیچیده‌ای همچون انقلاب را نمی‌توان فقط به یک عامل صرف به‌عنوان «شرط کافی وقوع» استناد داد، ما همواره با «علیت چندگانه و متلاقی» مواجه‌ایم که در آن، هر یک از عامل‌های علی به تنهایی «شرط لازم» و ترکیب یا تلاقی هم‌زمان‌شان، «شرط

۱. نکته کلیدی در فرآیند آزمون کردن یک مدعای نظری، جستجوی شواهدی است که مدعا را ابطال کند نه صرفاً یافتن مثال‌هایی که آن را تأیید کند. چون معنای آزمون چیزی جز تلاش برای یافتن نقص در مدعای نظری نیست. درحقیقت، آزمون‌ها و آزمون‌ها نه به‌منظور تأیید؛ بلکه، به‌قصد رد و ابطال انجام می‌شوند (دواس، ۱۳۷۶، ص ۲۹؛ پوپر، ۱۳۷۲، ص ۳۳ و ۱۳۷۹، ص ۱۹۳؛ کاپوراسو، ۱۹۹۵، ص ۴۵۸؛ بوردنس و ابوت، ۲۰۰۲).

2. Counterfactual condition

کافی» است. در واقع، هنگامی که با چندین علت مرکب در وقوع پدیده‌ای مثل انقلاب ایران سروکار داریم؛ هریک از اجزای آن علت (که شرط لازم محسوب می‌شوند) اگر نبودند (مثلاً، امام خمینی (ره)، محمدرضاشاه، برخی سیاست‌های نادرست و تحریک‌کننده رژیم شاه، ضعف به کارگیری دستگاه سرکوب، نوسازی ناموزون، و ...) نتیجه ضروری اش غیبت معلول (عدم وقوع انقلاب اجتماعی ایران در بهمن ۱۳۵۷) می‌بود.

با همه این‌ها، ممکن است گفته شود که وزن «امام خمینی (ره)» در وقوع انقلاب ایران بسیار بیشتر از عوامل مؤثر دیگر بوده‌است. ولی این سخن نیز از حیث روش‌شناسی علمی، سخن چندان موجهی نیست؛ چون در یک واقعه واحد و منفرد مثل انقلاب ایران همه عوامل علی مؤثر، در وقوع معلول نقش یکسانی دارند؛ به این معنی که اگر هریک نبودند، انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران (به‌عنوان معلول) رخ نمی‌داد. مهم نیست که آن عامل علی یا شرط لازم غایب در وقوع معلول (انقلاب ایران) یک درصد کل عوامل علی باشد یا نود درصد آن؛ مهم این است که نمی‌گذارد مجموع علل (شروط لازم) به صد درصد (= شرط کافی) برسد و معلول (انقلاب ایران) قطعی شود. بنابراین، غیبت هریک از عامل‌های علی با شروط لازم - با هر وزنی که در نفس الامر دارند و ما قادر به شناختش نیستیم - به یکسان، به غیبت معلول منتهی می‌شود (سروش، ۱۳۷۸، همچنین ر. ک. به: گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷).

وارسی فرضیه

برای وارسی فرضیه «امام خمینی (ره)، معمار/مهندس انقلاب اسلامی ایران بوده‌است.» ابتدا لازم است شواهد مربوط به چگونگی آغاز فرآیند انقلاب ایران ارائه شود؛ چون این شواهد دلالت آزمونی مهم‌تری از سایر شواهد دارند. آیا شواهد و مدارک حکایت از آن دارند که حقیقتاً این امام خمینی (ره) بود که موتور انقلاب ایران را روشن کرد و لوکوموتیوی که قطار انقلاب را به سرمنزل پیروزی رساند، راه انداخت؟

در این راستا، لازم به ذکر است که هرچند از سوی افراد و گروه‌های سیاسی مختلف، نقاط عطف تاریخی متفاوتی به‌عنوان مبدأ فرآیند انقلاب اسلامی ایران ذکر شده‌است، ولی اکثریت قریب به اتفاق دانش‌پژوهان داخلی و خارجی، مبدأ حرکت توفنده انقلابی در ایران و راه‌افتادن لوکوموتیو قطار انقلاب ایران را تظاهرات ۱۹ دی ۱۳۵۶ مردم شهر قم در اعتراض به

چاپ مقاله هتاکانه‌ای علیه امام خمینی (ره) در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ دانسته‌اند. البته، واضح است که نویسنده مقاله مزبور و کلاً رژیم شاه اصلاً تصور نمی‌کردند که انتشار این مقاله هتاکانه سرآغازی شود بر فرآیند یا سلسله‌وقایعی که در نهایت شیشه عمر حکومت شاه و رژیم سلطنتی ایران را بشکند.^۱ رفیع‌پور (۱۳۷۶) براساس همین مبدأ و همچنین وقایع مهمی که نقاط عطف انقلاب ایران محسوب شده‌اند، به‌طور خلاصه، فرآیند وقوع این انقلاب را به شرح زیر ردیابی کرده‌است:

۱. انتشار مقاله توهین‌آمیز درباره امام خمینی در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات (ص ۱۰۱)؛
 ۲. شورش طلاب قم در ۱۹ دی‌ماه ۱۳۵۶ (ص ۱۰۱)؛
 ۳. سرکوب شورش به‌دست دستگاه نظامی رژیم شاه همراه با خونریزی (ص ۱۰۱)؛
 ۴. برنامه زمان‌بندی شده برای شورش و اعتصاب در مراسم چهلم شهدا (ص ۱۰۱)؛
 ۵. در هر شورش تعداد شهدا بیشتر می‌شد؛ بنابراین در مراسم ختم بعدی تعداد شرکت‌کنندگان در مراسم و شورش بیشتر می‌شد و از این طریق، دامنه شورش گسترش و شدت آن افزایش می‌یافت (ص ۱۰۱)؛
 ۶. تظاهرات میلیونی تاسوعا و عاشورا (آذر ۱۳۵۷) با نمایش مشروعیت تضعیف‌شده رژیم شاه، راه را برای ادامه تظاهرات بعدی هموار کرد (ص ۱۰۲)؛
 ۷. اعتصابات در ادارات دولتی و شرکت‌های خصوصی یکی بعد از دیگری به‌طور بهمن‌وار گسترش یافت تا
 ۸. روز جمعه ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ یک جدال کوتاه بین اعضای نیروی هوایی و گارد شاهنشاهی... دامنه درگیری و شورش را به‌سرعت به تمام شهر تهران گستراند (ص ۱۰۲).
- شجاعی زند (۱۳۸۲، ص ۱۷) مبدأ این فرآیند را از دو ماه و نیم پیش‌تر از تاریخ

۱. منظور از فرآیند انقلاب ایران مجموعه‌وقایع به‌هم‌پیوسته‌ای است که سبب انقلاب شده‌است. به زبان علی، «فرآیند» عبارت است از «تسلسل علل» و «تبیین فرآیندی» نیز عهده‌دار تشریح آن است که چگونه علت اولیه از طریق رشته به‌هم‌پیوسته‌ای از وقایع علی دیگر به معلول وصل شده‌است. در این نوع تبیین، با چشم‌پوشی از عوامل ساختاری و درازمدت پدیدآورنده انقلاب، تأکید اصلی بر چگونگی شکل‌گیری انقلاب و نقاط عطفی است که محصول این فرآیند، یعنی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را به‌وجود آورده‌است.

مذکور (۱۷ دی ۱۳۵۶) ردیابی کرده‌است و مرگ مشکوک حاج آقامصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ را نقطه عطف آغازین انقلاب اسلامی ایران دانسته‌است (همچنین بنگرید به: امجد، ۱۳۸۰، صص ۱۹۶ و ۱۹۸).

نکته اساسی در رابطه با واریسی فرضیه مذکور آن است که چه نقطه عطف آغازین انقلاب ایران را فوت حاج آقامصطفی بدانیم، چه چاپ مقاله هتاکانه علیه امام خمینی (ره)، این شواهد تاریخی دلالت بر این واقعیت دارند که راه‌افتادن قطار انقلاب از سنخ عواقب ناخواسته کنش‌های خواسته رژیم شاه بوده‌است، نه حاصل اراده و برنامه قبلی و از پیش تعیین شده امام خمینی (ره) یا معماری/مهندسی ایشان. به عبارت بهتر، اگرچه موضوع و متعلق این اقدامات رژیم شاه، امام خمینی (ره) بوده‌است، ولی فاعل اقدامات مذکور، امام نبوده‌است و نمی‌توان آغازگری فرآیند انقلاب ایران را دستاورد قصدشده امام خمینی (ره) محسوب کرد. در هر حال، فرآیند وقوع انقلاب ایران در نقاط عطف آن به شکلی که رفیع پور (۱۳۷۶) در کرونولوژی علی ردیابی شده خود آورده‌است، برای فرضیه «امام خمینی (ره)، معمار/مهندس انقلاب ایران است.» بیشتر دلالت ابطالی فراهم می‌آورد تا تأییدی؛ چون بیشتر این فعالیت‌ها بدون طراحی و دخالت فاعلانه امام انجام شده‌اند.

در همین راستا، اگر به شواهد برآمده از بیانات امام خمینی (ره) استناد کنیم، خود ایشان هم در سخنرانی اواخر دی ماه ۱۳۵۶ به مناسبت کشتار مردم قم در ۱۹ دی ۱۳۵۶ بر این نکته تصدیق دارند که این قیام به‌عنوان آغاز نهضت انقلابی، به‌صورت خودانگیخته توسط مردم انجام شده‌است و لذا «ما باید از ملت بیدار ایران تشکر کنیم» (صحیفه/امام، ۱۳۸۵، جلد سوم، ص ۲۹۷). شاهد مهم‌تر دیگر از امام خمینی (ره) پیام ۴ فروردین ۱۳۵۷ ایشان به مناسبت اربعین شهدای تبریز است. در این پیام، امام تصدیق کرده‌اند که شروع فرآیند انقلاب ایران بدون دخالت ایشان و با خودانگیختگی مردم رخ داده‌است:

«کشتار بی‌رحمانه قم، ایران را به هیجان درآورد و تبریز عزیز را به قیام همگانی مردانه

درقبال ظلم و بیدادگری کشاند؛ و کشتار دسته‌جمعی تبریز، ملت غیور ایران را چنان

تکان داد که در آستانه انفجار است» (صحیفه/امام، ۱۳۸۵، جلد سوم، ص ۳۶۰).

نمونه و شاهد تاریخی دیگر مربوط به یکی دیگر از نقاط عطف در فرآیند انقلاب ایران، یعنی واقعه کشتار مردم تهران در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ است که به جمعه سیاه معروف شد. این واقعه

مهم موجب شد تا برای همه مخالفان رژیم شاه، حتی میانه‌روها، امکان هرگونه اصلاحات درون سیستمی از بین برود و فقط راه حل انقلابی باقی بماند که وحدت همه مخالفان را حول محور رهبری امام خمینی (ره) در پی داشت. این واقعه تعیین کننده نیز با خودانگیختگی مردم انجام شد؛ چون امام از مردم نخواستند بود که با اعلام حکومت نظامی در تهران (و یازده شهر دیگر) و ممنوعیت تظاهرات خیابانی، دست به تظاهرات بزنند.

افزون بر آن، می توان از اعتصاب کارکنان و کارگران پالایشگاه‌های شرکت نفت در تهران، اصفهان، شیراز، تبریز و آبادان به عنوان نقطه عطف دیگری در فرآیند انقلاب ایران نام برد که موجب قطع صدور نفت شد و به همین سبب، نقش تعیین کننده‌ای در تضعیف و فلج کردن رژیم شاه داشت. در این راستا، نکته مهم آن است که خود امام اذعان کرده‌اند که اعتصابات کارکنان شرکت نفت، خودانگیخته و بدون مطرح شدن اولیه از سوی ایشان انجام شده است:

«خودشان اعتصاب کردند، ما هم تأیید کردیم. حالا هم تأیید می‌کنیم» (صحیفه امام،

۱۳۸۵، جلد پنجم، ص ۲۴۸).

کوتاه‌سخن آن که اگر ویژگی خاص انقلاب ایران در سرنگونی رژیم شاه را عبارت از اعتصابات عمومی و تظاهرات اعتراضی توده‌ها در خیابان‌های تهران، تبریز، قم و سایر شهرهای اصلی ایران بدانیم (گلدستون، ۲۰۰۳، ص ۵۳) باید اذعان کرد که بیشتر این اقدامات جمعی به صورت خودانگیخته و بدون دعوت اولیه امام خمینی (ره) انجام شده‌اند و سپس مورد تأیید ایشان قرار گرفته‌اند.

همچنین است، هنجار «الله اکبر گفتن مردم بالای پشت‌بام‌ها» در چند ماه مانده به پیروزی انقلاب اسلامی که حکومت نظامی شاه را کاملاً ناتوان و عاجز نشان داد.

همه این‌ها، شواهدی هستند بر درستی این مدعا که خود امام نیز گاه به دنبال وقایع رخ داده توسط مردم حرکت و اقدامات آنان را تأیید کرده‌اند. در واقع، فرآیند انقلاب ایران نشان داد که رهبری، یک خیابان یک‌طرفه نیست؛ بلکه بین رهبر و پیروانش تعامل مداوم وجود دارد و هر یک از آن‌ها در یک فرآیند دائمی، بر دیگری تأثیر می‌گذارند تا جایی که گاه در مواردی ممکن است رهبر، پیرو پیروانش شود. جالب آن که خود امام خمینی (ره) نیز به ویژگی خودانگیختگی و خودجوش بودن برخی اقدامات مهم انقلابی مردم مهر تأیید زده‌اند. برای مثال، ایشان در دهم آبان‌ماه ۱۳۵۷ - سه ماه مانده به سرنگونی رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی - تصریح کرده‌اند:

«این وضع مردم حالا یک وضع خودکار شده است... نهضت، جوشیده از متن مردم؛ از متن

ملت جوشیده و بیرون آمده» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد ۴، ص ۲۵۶).

این گونه بود که نیکی کدی نیز نتیجه گرفت که انقلاب ایران به شکل انباشتی و خودفزاینده انجام شد و همچون گلوله برفی که تبدیل به بهمنی سهمگین می شود، هم ساخته شدنش و هم شتاب گرفتنش از هر طرف، به طور فزاینده و تا حدود زیادی خودبه خود انجام شد (کدی، ۱۹۹۵، ص ۸۰).

حاصل همه شواهد مذکور چه از نظر تاریخی و چه از نظر رهبر انقلاب ایران عمدتاً دلالت ابطالی برای فرضیه معمار / مهندس بودن امام خمینی (ره) برای انقلاب اسلامی ایران دارد. استدلال دیگر در نفی فرضیه معمار / مهندس بودن امام خمینی (ره) برای انقلاب اسلامی ایران به عظمت این انقلاب برمی گردد. به راستی، آیا می توان تصور کرد -چه رسد به تصدیق- انقلابی با چنین وسعت، پیچیدگی، و عظمتی -که تاریخ و جامعه ایران را تغییر داد- و چنین شکوه بی انتهای، اساساً قابل تعقل پیشینی، طراحی، معماری و مهندسی باشد؟ به عبارت دیگر، آیا عظمت بیکران انقلاب اسلامی ایران در قالب قیامی مهندسی شده توسط یک فرد (حتی به بزرگی امام خمینی (ره) به عنوان رهبر بلامنازع این انقلاب) می گنجد؟

در هر حال، واژه معماری و مهندسی همواره مفهوم طرح و نقشه را تداعی می کند. در واقع، مفهوم معماری و مهندسی به معنای طراحی، برنامه ریزی، و نقشه کشی ای است که چگونگی دخل و تصرف در عناصر و نیروها را برای ساخت و تخریب چیزها نشان می دهد. معمار یک ساختمان نمی تواند بدون طرح و نقشه قبلی و فقط به قدرت اراده و مصالح ساختمانی و نیروهای تحت اختیارش، ساختمانی را بسازد. پس فرض معماری و مهندسی، وجود طرح و نقشه ای برای ساختن چیزهاست. حال، پرسش اینجاست که اگر بگوییم انقلاب اسلامی ایران طبق طرح و نقشه قبلی امام خمینی (ره) ساخته شد، سخن موجه و معتبری گفته ایم؟ شاید معتبرترین پاسخ به این پرسش را بتوان از زبان خود امام خمینی (ره) آورد که تصدیق کرده اند بسیاری از تصمیمات و اقدامات شان بدون هر گونه طرح و نقشه قبلی و به مقتضای موقعیت اتخاذ شده است. در حقیقت، امام تصریح دارند که بسیاری از اقدامات مؤثر در پیروزی انقلاب ایران بدون هیچ گونه طرح و نقشه ایشان، و به شکل خودجوش به دست مردم انجام شده است:

«من احساس می‌کنم که بسیاری از مسائل بود که بدون این که ما بفهمیم، انجام می‌گرفت؛ این جور نبود که ما نقشه‌ای کشیده باشیم برای این کار، و این نبود جز این که خدا هدایت می‌کرد. این طور بود مسئله» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد ۱۹، ص ۴۵۵).

جالب‌تر از آن، اعتراف امام است مبنی بر آن که از قدرت ملت مسلمان ایران بی‌خبر بوده و حتی تصورش را هم نمی‌کرده‌است که مردم ایران بتوانند چنین نهضت انقلابی فراگیری را برپا کنند:

«نمی‌دانستیم که همچنین قدرتی ممکن است که نهضت کنند، نهضتی که در تمام اقشار گسترش پیدا کند... این طور گسترش یافتن [نهضت] هیچ در تخیل ماها نمی‌آمد» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد ۵، ص ۲۸۶).

این اعتراف امام خمینی (ره) مؤیدی است برای خط استدلالی که کورزمن در کتابش با نام «انقلاب غیرقابل تصور در ایران»^۱ (۲۰۰۴) دنبال کرده‌است. کورزمن در این کتاب، با ارائه شواهد تجربی متعدد از مردم ایران، این حقیقت را به‌طور مستند نشان داده‌است که تا قبل از سال ۱۳۵۷، تقریباً همه ایرانیان حتی نمی‌توانستند تصور کنند که جنبشی مردمی بتواند علیه شاه به‌وجود بیاید چه رسد به این که آن جنبش بتواند رژیم سلطنتی را ساقط کند. کورزمن (۲۰۰۴) حتی اطمینان قلبی امام خمینی (ره) به پیروزی جنبش انقلابی ایرانیان را ناشی از توکل یا تسلیم الهی ایشان به هر نتیجه‌ای می‌داند تا این که حاکی از انتظار تغییر قریب‌الوقوع رژیم شاه نزد او باشد (ص ۳۳۴). درحقیقت، گرچه امام از ابتدای موضع‌گیری سیاسی مبارزاتی‌شان در سال ۱۳۲۳ تا پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷، بارها با ذکر آیه «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفُرَادَى»^۲ از همه مردم و نخبگان خواسته بود که علیه شاه قیام کنند، ولی به‌دلیل مشی تکلیف‌گرایانه -نه نتیجه‌گرایانه^۳- هیچ‌گاه خود را اسیر مسائلی همچون صورت‌بندی نظری قیام، مراحل قیام، پیوستگی اصولی مراحل به یکدیگر، و چگونگی ساختن انقلاب نکرده بودند. برای مثال، کورزمن (۲۰۰۴، ص ۳۳۴) از حامد الگار نقل کرده‌است که در دسامبر ۱۹۷۸

1. The Unthinkable Revolution in Iran

۲. بخشی از ابتدای آیه ۴۶ سوره سبأ: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفُرَادَى ...»: «بگو: من شما را به یک سخن پند می‌دهم؛ برای خدا قیام کنید، دونفردونفر و یک‌نفریک‌نفر ...».

۳. «ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم نه مأمور به نتیجه» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد ۲۱، ص ۲۸۴).

میلادی ملاقات کننده‌ای از امام خمینی پرسید: «آیا شما فکر می‌کنید ادامه راه فعلی عاقلانه و خردمندانه است؟ چه اتفاقی رخ خواهد داد اگر ارتش دست به کشتار مردم بزند؟ آیا مردم دیر یا زود خسته و ناامید نمی‌شوند؟» امام خمینی (ره) «کاملاً آرام پاسخ داد که تکلیف ما مبارزه به این شیوه است و نتیجه با خداست». به بیان دیگر، امام اساساً پیروزی را در ادای تکلیف می‌دید نه نتیجه حاصل شده در عالم خارج:

«در این مسائل، انسان فقط باید به تکلیفش عمل کند، حتی اگر احتمال می‌رود نتیجه‌ای حاصل نشود... رسیدیم به مقصد، الحمدلله؛ نرسیدیم به مقصد، تکلیف‌مان را ادا کرده‌ایم» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد پنجم، صص ۱۸ و ۲۵).

«نباید نگران باشیم که مبدا شکست بخوریم، باید نگران باشیم که مبدا به تکلیف عمل نکنیم» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد پانزدهم، ص ۷۰).

گذشته از همه شواهد مذکور، شاید مهم‌ترین شاهد در نفی فرضیه «امام خمینی (ره) معمار/مهندس انقلاب اسلامی ایران بود» تصریحات خود امام در این باره باشد. در هر حال، اگر معمار/مهندس انقلاب اسلامی ایران بودن به معنای سازنده بودن و به وجود آورنده بودن این انقلاب باشد؛ باید تصدیق کرد که امام خمینی (ره) هیچ‌گاه و به هیچ وجه خود را سازنده و به وجود آورنده انقلاب اسلامی ایران نمی‌دانست. از نظر امام، نهضت فراگیر و گسترده ایرانیان علیه شاه در سال ۱۳۵۷ چنان عظمتی داشت که به جز خداوند، هیچ فرد و گروهی نمی‌توانست آن را به وجود آورد:

«قیام ملت ایران، قیامی الهی است. یک همچو قیامی را نمی‌شود با تبلیغات بشری، با این حرف‌های ماها نمی‌شود یک همچو قیامی درست کرد... این یک قدرت بشری نیست. بشر نمی‌تواند که همه مملکتی را که سی و چند میلیون جمعیت دارد، یک مملکتی را نمی‌تواند بشر متحول بکند... این یک چیزی نیست که بشود بشر این را درستش کند. یک دفعه متحول کند یک مملکتی را» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد پنجم، صص ۳۷ و ۴۰).

«این تحول، یک تحول الهی بود که در این نهضت پیدا شد و این یک دست الهی بود نه یک چیزی بود که ماها بتوانیم این کارها را بکنیم، انسان بتواند این کارها را بکند. اصلاً این حرف‌ها نیست» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد هشتم، ص ۴۳۸).

ایشان تصریح دارند که پیروزی انقلاب در ایران

«ارتباط به من نداشت؛ ارتباط به ملت هم نداشت. این پیروزی مربوط به خدا بود. من همان وقت هم که در پاریس بودم وقتی که می‌شنیدم صبح که می‌شود آخوند ده جلو می‌افتد و مردم دنبالش تظاهرات می‌کنند... من همان وقت مطمئن شدم به این که مسئله، مسئله بشری نیست» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد هفتم، ص ۳۹۷).

جالب آن که تصور امام خمینی (ره) درباره ظهور انقلاب ایران خیلی شبیه به جمله مشهور وندل فیلیپس است؛ جمله‌ای که اسکاچپول هم، درک ساختاری خویش از انقلاب را بر پایه آن استوار ساخته است: «انقلاب‌ها می‌آیند، نه این که طراحی و ساخته شوند.» البته، امام هیچ‌گاه مثل اسکاچپول، نقش فاعلیت در انقلاب‌ها را به فرآیندهای ساختاری نمی‌دهد، بلکه این نقش را در انقلاب ایران فقط از آن خداوند می‌داند. با این توصیف، نظر امام (فقط درباره انقلاب ایران) و نظر اسکاچپول (درباره همه انقلاب‌ها به جز انقلاب ایران) در این نکته مشابَهت دارند که کنشگران و رهبران انقلابی را ایجادکننده انقلاب نمی‌دانند. در این میان، امام تصریح دارند که برای خودشان و هر کس دیگر در به‌ثمررساندن انقلاب شکوهمند ایران، نقش فاعلی و سازنده قائل نیستند؛ چون این نقش، فقط و فقط از آن خداوند بوده است و شریکی در آن نیست.

«این [انقلاب] یک مطلب الهی بود. نمی‌شود این را پای کسی حساب کرد که این کار را کرده، این را پای خدا حساب می‌کنیم، خدا این کار را کرد. اراده خدا بود... این یک تحولی بود که بشر نمی‌توانست این تحول را درست کند، این تحول الهی بود» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد هشتم، ص ۱۸۷).

بدین ترتیب و در مجموع، چه از منظر تحلیل‌گری جامعه‌شناس به شواهد تاریخی مربوط به فرآیند انقلاب اسلامی ایران استناد کنیم و چه از منظر خود امام خمینی (ره) به این واقعه بزرگ بپردازیم، هر دو به یک نتیجه ختم می‌شوند: ابطال فرضیه معمار/مهندس بودن امام خمینی (ره) برای انقلاب اسلامی ایران.

فرضیه رقیب و ارزیابی آن

در مقابل استدلال‌ها و شواهد مذکور، ممکن است همانند فرضیه‌ای رقیب گفته شود که امام خمینی (ره) در اواخر سال ۱۳۴۸ در مجموعه سخنرانی‌های خود در نجف - که پس از ویرایش و تأیید ایشان در پاییز ۱۳۴۹ به صورت کتابی با عنوان «ولایت فقیه» چاپ شد - فصلی

مستقل را به «برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی» اختصاص داده بودند و از این رو، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ را باید محصول طرح و برنامه امام در نظر گرفت.

برای ارزیابی اعتبار چنین فرضیه‌ای ابتدا لازم است به مفاد برنامه مذکور به نحوی که در کتاب مزبور آمده است، بپردازیم. در کتاب «ولایت فقیه»، امام خمینی (ره) دو شیوه اصلی مبارزه برای پایه‌ریزی دولتی اسلامی را «تبلیغات» و «تعلیمات» در جهت معرفی حکومت اسلامی و قوانین اسلامی دانسته‌اند تا موجب بیداری و فعال شدن مردم شود:

«وظیفه ما این است که ... تبلیغ کنیم، تعلیمات بدهیم، همفکر بسازیم. یک موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم تا یک جریان اجتماعی پدید آید و کم‌کم توده‌های آگاه و وظیفه‌شناس و دین‌دار در نهضت اسلامی متشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند. تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ماست» (ولایت فقیه، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸).

البته، مخاطب اصلی امام در این کتاب «روحانیون» هستند.^۱ نقش اصلی اجتماعی روحانیون به عنوان گروهی صنفی عبارت است از تبلیغ دین اسلام و تعلیم آن به مردم. پس در اصل امام برنامه کاری جدیدی ارائه نداده‌اند، چون کار روحانیون همواره در همین قالب‌های اصلی فعالیت (تبلیغ و تعلیم) تعریف و انجام شده است. چیزی که جدید بود، اهدافی بود که امام در محتوای این قالب‌های کاری خواستارشان شدند: نفی رژیم سلطنتی و لزوم تشکیل حکومت اسلامی. به عبارت دیگر، امام از همه روحانیون می‌خواهند که وظایف مندرج در نقش‌شان را به این دو هدف معطوف سازند تا به تدریج، توده‌های مردم همسو شوند و به صورت نیرویی پر قدرت، رژیم شاهنشاهی ایران را ساقط و حکومت اسلامی را برپا کنند.

ولی اثبات ادعای مذکور یا نشان دادن صحت این فرضیه مبنی بر وجود پیوندی علی میان برنامه مبارزاتی مندرج در کتاب «ولایت فقیه» در سال ۱۳۴۹ و ظهور فرآیند انقلابی در نیمه دوم سال ۱۳۵۶، مستلزم آن است که به صورت مستند نشان داده شود که پس از انتشار این کتاب، روحانیون ایرانی در سال‌های بین ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ فعالیت‌هایشان را براساس این رهنمودهای امام در جهت نفی رژیم سلطنتی و لزوم تشکیل حکومت اسلامی انجام داده‌اند.

۱. این که امام در همین اثر فرموده‌اند: «شما باید خودتان را، اسلام‌تان را، نمونه‌های رهبری و حکومت اسلام را به مردم دنیا معرفی کنید» (ص ۱۳۰) دلالت بر همین معنا دارد.

درواقع، وقتی می‌توانیم انقلاب ایران را محصول برنامه مبارزاتی امام مندرج در کتاب «ولایت فقیه» بدانیم که زنجیره‌ی علی روشن و مشخصی از شواهد را بین انتشار این کتاب در سال ۱۳۴۹ تا وقایع آغازین انقلاب در سال ۱۳۵۶ ترسیم کنیم.^۱ ولی کجاست شواهد این زنجیره؟ اتفاقاً، با تأمل و تحقیق بیشتر به‌نظر می‌رسد که شواهد مخالف آن از وضوح افزون‌تری برخوردار باشند:

اولاً، در دوره‌ای که امام خمینی (ره) این کتاب را تألیف کرد، مراجع مذهبی متعددی در ایران و عراق وجود داشتند (آیت‌الله خویی، خوانساری، میلانی، شریعتمداری، مرعشی نجفی، گلپایگانی، شیرازی و ...) که من حیث‌المجموع، نفوذ زیادی در طلاب و روحانیون ایرانی داشتند و موضع‌شان نیز در برابر شاه و رژیم سلطنتی همانند امام نبود. پس این‌طور نبود که در آن دوره تاریخی تنها مرجع مذهبی شیعه، امام خمینی (ره) بوده باشد که همه‌ی طلاب و روحانیون تکلیف خود بدانند که از ایشان پیروی کنند.

ثانیاً، به‌نظر می‌رسد در آن دوره تاریخی، دیدگاه انقلابی امام خمینی (ره) در نفی شاه و رژیم سلطنتی در بدنه‌ی دستگاه رسمی روحانیت چندان نفوذی نداشته‌است. گواه و شاهد اصلی، خود امام خمینی (ره) است که در پیام منشور روحانیت خویش از فشارهایی پرده برمی‌دارند که دستگاه رسمی روحانیت در طول دوران مبارزاتی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ بر ایشان وارد کرده‌اند. در فرازهایی از این پیام، امام تصریح دارند که در شروع مبارزات اسلامی اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است! مقدس‌نماهای بی‌شعور می‌گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است و هیچ‌کس نیز قدرت این را نداشت که در مقابل آن‌ها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده‌است هرگز

۱. همان‌طور که حکما استدلال کرده‌اند، هیچ علتی نمی‌تواند در زمان و مکانی عمل کند که از زمان و مکان معلولش دور باشد. درواقع، وقتی گفته می‌شود که پدیده‌های دور از هم از طریق رابطه‌ای علی یکدیگر را به‌وجود می‌آورند، بدان معناست که آن‌ها با زنجیره‌ای از علل به‌هم‌پیوسته به یکدیگر پیوند خورده‌اند. برای مثال، فرض کنید ردیفی مستقیم و طولانی از مهره‌های دومینو داریم که به‌هم پیوسته‌اند و چنان مرتب شده‌اند که وقتی اولین مهره در ردیف می‌افتد، سرانجام آخرین مهره نیز می‌افتد. می‌شود گفت که افتادن اولین مهره، علت افتادن آخرین مهره است ولو این که این دو مهره دومینو از هم فاصله داشته باشند و افتادن آخرین مهره بلافاصله پس از افتادن اولین مهره نباشد؛ زیرا آن‌ها به‌وسیله زنجیره‌ای از علل به‌هم متصل‌اند (پارکینسون، ۱۳۸۴، ص ۲۱۲). بنابراین، یک واقعه در سال ۱۳۴۹ نمی‌تواند علت واقعه‌ای در سال ۱۳۵۶ (یا قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲) علت انقلاب ۱۳۵۷ ایران) باشد، مگر آنکه پیوندشان با زنجیره‌ای از علل به‌هم‌پیوسته روشن شود.

از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده‌است (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد ۲۱).

«وضع مثل امروز نبود. هرکس که معتقد به مبارزه بود زیر فشارها و تهدیدهای مقدس‌نماها از میدان به‌در می‌رفت؛ ترویج تفکر «شاه سایه خداست» و یا با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد، و این‌که ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم، و یا جواب خون مقتولین را چه کسی می‌دهد، و از همه شکننده‌تر، شعار گمراه‌کننده حکومت قبل از ظهور امام زمان باطل است و هزاران «إن قُلْتَ» دیگر، مشکلات بزرگ و جان‌فرسایی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلوی آن‌ها را گرفت» (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد ۲۱، ص ۲۷۹).

امام همچنین تصریح دارند که این دسته از روحانیون در توفان پانزده سال مبارزه قبل از انقلاب نه غصه مبارزه را خوردند و نه از شهادت عزیزان متأثر شدند و با خیالی راحت و آسوده به درس و مباحثه سرگرم بودند (صحیفه امام، ۱۳۸۵، جلد ۲۱، ص ۲۸۷).

ثالثاً، اگر برفرض، اکثریت قریب به اتفاق روحانیون ایرانی می‌خواستند دعوت امام را در نفی و تضعیف رژیم سلطنتی شاه اجابت کنند، آیا با وجود اختناق و کنترل سیاسی-امنیتی شدید رژیم شاه در ایران، می‌توانستند این کار را انجام دهند؟

همان‌طور که تحلیلگران سنت نظری «بسیج منابع» استدلال کرده‌اند (برای نمونه بنگرید به: لیچ‌باخ، ۱۹۸۹، مولر و وید، ۱۹۹۴، کانی، ۱۹۹۷، گیسینجر و گلدیش، ۱۹۹۹، گلدستون، ۲۰۰۵) برای فعالیت جدی حداقلی علیه رژیمی سیاسی (چه رسد به فعالیت حداکثری از نوع انقلابی) باید «ساختار فرصت سیاسی» این امکان را به مخالفان بدهد. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که نظام سیاسی ایران در دوره ۱۵ ساله بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ واجد پایین‌ترین سطوح آزادی‌های مدنی و حقوق سیاسی بود تا جایی که مشارکت سیاسی منفی علیه رژیم شاه را برای همه افراد و گروه‌های مخالف، بسیار پرهزینه و به‌ظاهر غیرممکن می‌کرد. در این نوع نظام‌های به‌شدت سرکوبگر و استبدادی، تصمیم عاقلانه برای ناراضیان عبارت است از عدم مشارکت سیاسی و اجتناب از اقدام عملی در هرگونه کنش جمعی اعتراضی، چون گرچه ممکن است منافع احتمالی و موردانتظار کنش جمعی اعتراضی زیاد باشد؛ ولی هزینه‌های احتمالی آن به‌مراتب زیادتر است؛ ضمن آن‌که احتمال موفقیت چنین کنش‌هایی که ناراضیان را قادر سازد تا دست به بسیج منابع بزنند به‌دلیل فقدان آزادی‌های لازم بسیار کم است. سرکوب شدید، هزینه هرگونه

مخالفت را افزایش می‌دهد و عملاً مانع بسیج مخالفان و ناراضیان می‌شود. به همین جهت، بیشتر شواهد تاریخی نشان می‌دهند که بعد از سرکوب خونین قیام سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۶ جامعه ایران تقریباً در سکون و آرامش سیاسی به سر می‌برد. هیچ فعالیت عملی جدی علیه شاه در این سال‌ها وجود نداشت، حتی فعالیت‌های مسلحانهٔ چریکی نیز در وارد کردن هرگونه آسیب عمده بر رژیم شاه ناموفق بودند. واقعیات تاریخی، حکایت از آن دارند که اقدامات و فعالیت‌های مخالفان در درون ایران، عملاً ایجاد نوعی مزاحمت برای رژیم شاه بود تا تهدیدی واقعی برای ثبات آن (سیاوشی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۵). چنان که پیش‌از این گفته شد، (کورزمن ۲۰۰۴_a و ۲۰۰۴_b) نیز با ارائهٔ شواهد تجربی متعدد از مردم ایران، این حقیقت را به‌طور مستند نشان داد که تا سال پیروزی انقلاب، تقریباً همهٔ ایرانیان حتی نمی‌توانستند تصور کنند که جنبشی مردمی بتواند علیه شاه به‌وجود بیاید چه رسد به این که بتواند رژیم سلطنتی را ساقط هم بکند.

همهٔ این شواهد حکایت از بی‌اعتباری این مدعا دارد که انقلاب ایران، محصول برنامهٔ مبارزاتی‌ای است که امام‌خمینی (ره) در سال ۱۳۴۹ در کتاب «ولایت فقیه» آورده‌اند.

نتیجه‌گیری

مطابق با آنچه در بخش‌های قبلی آمد، تمام شواهد ارائه‌شده -چه شواهد تاریخی و چه شواهد منبعث از بیانات امام‌خمینی (ره)- این فرضیه را موردچالش قرار داد که «امام‌خمینی (ره) معمار/مهندس انقلاب اسلامی ایران بوده‌است»؛ به‌عبارت‌دیگر، فرضیهٔ مزبور نتوانست از بوتهٔ آزمون مبتنی بر شواهد سربلند بیرون بیاید.

به همین سبب، اگر گفته شود که به‌کاربردن مفاهیمی مثل معماری و مهندسی برای انقلاب‌های اجتماعی شکوهمندی همچون انقلاب ایران موجه نیست، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده‌است. دلیل اصلی‌اش آن است که در وقوع و ظهور پدیده‌های مرکب و پیچیده‌ای همچون انقلاب‌های اجتماعی، تعداد بی‌شماری از عوامل وجود دارند که در ترکیبی منحصربه‌فرد و پیچیده از تعاملات‌شان، انقلاب را به‌وجود می‌آورند؛ به‌عبارت‌دیگر، اطلاعات موردنیاز برای اثبات معماری/مهندسی یا ساختن انقلاب شکوهمندی مثل انقلاب ایران به‌دلیل وابستگی‌اش به انبوه عوامل ساختاری و رفتارهای کنشگران سیاسی در طول یک دورهٔ زمانی بلندمدت حتی برای رهبران بزرگی همانند امام‌خمینی (ره) نیز دست‌یافتنی نیست.

منابع کتاب فارسی

- اسملسر، نیل. (۱۳۸۰). *تئوری رفتار جمعی*. (رضا دژاکام، مترجم). تهران: انتشارات دواوین.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۸۵). *صحیفه امام* (دوره ۲۲ جلدی). (چ ۴). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی و عروج.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۸۱). *ولایت فقیه*. (چ ۱). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی و عروج.
- امجد، محمد. (۱۳۸۰). *ایران؛ از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری*. (حسین مفتخری، مترجم). تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- باومن، زیگمونت. (۱۳۹۳). *اشارات‌های پست مدرنیته*. (چ ۳). (حسن چاوشیان، مترجم). تهران: ققنوس.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۸). *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران: گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- بشیریه، حسین. (۱۳۹۳). *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*. (علی اردستانی، مترجم). تهران: نگاه معاصر.
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۵۸). *فقر تاریخی‌گری*. (چ ۲). (احمد آرام، مترجم). تهران: خوارزمی.
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۷۲). *واقع‌گیری و هدف علم*. (احمد آرام، مترجم). تهران: انتشارات سروش.
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۷۹). *اسطوره چارچوب (در دفاع از علم و عقلانیت)*. (علی پایا، مترجم). تهران: انتشارات طرح نو.

- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۸۰). *جامعه‌باز و دشمنانش: خردمندان در خدمت خودکامگان*. (چ ۳). (عزت‌الله فولادوند، مترجم). تهران: انتشارات خوارزمی.
- ترنر، جاناتان. (۱۳۷۳). *ساخت نظریه جامعه‌شناختی*. (عبدالعلی لهسایی‌زاده، مترجم). شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- ترنر، جاناتان. (۱۳۹۴). *نظریه‌های نوین جامعه‌شناختی*. (علی اصغر مقدس و مریم سروش، مترجمان). تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- دواس، دی. ای. (۱۳۷۶). *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*. (هوشنگ نایی، مترجم). تهران: نشر نی.
- رفیع‌پور، فرامرز. (۱۳۷۶). *توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- سیاوشی، سوسن. (۱۳۸۰). *لیبرال ناسیونالیسم در ایران*. (محمدعلی قدسی، مترجم). تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- شجاعی زند، علی‌رضا. (۱۳۸۲). *برهه انقلابی در ایران*. تهران: چاپ و نشر عروج.
- طالبان، محمدرضا. (۱۳۹۲). *دین پژوهی تجربی (پژوهش‌هایی در شناخت حیات اجتماعی دین در ایران)*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

مقاله فارسی

- استات، گئورگ. (۱۳۸۲). «انقلاب در عصر بی‌روح؛ مقاله‌ای در مورد پرسش‌های میشل فوکو درباره انقلاب ایران». (علی‌اکبر حاج‌مومنی، مترجم). *گفت‌وگو*، شماره ۸، صص ۹۶ الی ۱۲۷.
- پارکینسون، جی. ایچ. ار. (۱۳۸۴). «انواع مختلف علیت». (مسعود صادقی، مترجم). *پژوهش‌نامه فلسفه دین (نامه حکمت)*، شماره ۵، صص ۲۳۲-۲۰۷.
- دهشیری، محمدرضا. (۱۳۷۷). «نظریه انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی». *مجله حضور*، شماره ۲۶، صص ۶۴-۴۴.

- سعیدی، حسن. (۱۳۸۵). «عرفی‌سازی و مدیریت دینی از منظر معمار انقلاب». فصلنامه دانشگاه اسلامی، شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۴۰-۱۵.

مصاحبه چاپ شده

- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۸). «تأملاتی در اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی». مصاحبه با عبدالکریم سروش، چاپ شده در فصلنامه متین، شماره ۳ و ۴.

منابع لاتین

کتاب

- Bordens, Kenneth & Bruce Barrington Abbott. (2002). *Research Design and Methods: A Process Approach*. 5 edition, McGraw-Hill Companies, Inc.
- Goertz, Gary & Levy, Jack (Eds.). (2007). *Explaining War and Peace: Case Studies and Necessary Condition Counterfactuals*, London: Routledge.
- Goldstone, Jack. (2005). *Revolutions: Theoretical, Comparative, and Historical Studies*. 3rd Edition, Wadsworth, Thomson, Canada.
- Keddie, Nikki. (1995). *Debating Revolutions*. New York University Press.
- Kurzman, Charles. (2004). *The Unthinkable Revolution in Iran*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Scott, James. (1998). *Seeing Like a State: How Certain Schemes to Improve the Human Condition Have Failed*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Skocpol, Theda. (1979). *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China*. Cambridge University Press.

مقاله لاتین

- Bauman, Zygmunt. (1994). "A Revolution in the Theory of

- Revolutions?” *International Political Science Review*, 15(1), pp 15-24.
- Caporaso, James. (1995). “Research Design, Falsification, and the Qualitative – Quantitative Divide”. *American Political Science Review*, 89(2), pp 457- 460.
 - Cooney, Mark. (1997). “From Warre to Tyranny: Lethal Conflict and the State”. *ASR*, 62(2), pp 316-338.
 - Foran, John & Jeff Goodwin. (1993). “Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua: Coalition fragmentation, war, and the limits of social transformation”. *Theory and Society*, 22(2), pp 209-247.
 - Gissinger, Ranvieg & Nils petter Gleditsch. (1999). “Globalization and Conflict”, *Journal of World Systems Research*, 2, pp 327-365.
 - Goldstone, Jack. (2003). “Comparative Historical Analysis and Knowledge Accumulation in the Study of Revolutions”, in: Mahoney & Ruschemeyer (eds) *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*, PP 41- 90, Cambridge University Press.
 - Kurzman, Charles. (2004_b). “Can Understanding Undermine Explanation? The Confused Experience of Revolution”. *Philosophy of the Social Sciences*, 34(3), pp 328-351.
 - Lichbach, Mark Irving. (1989). “An Evaluation of “Does Economic Inequality Breed Political Conflict?“ Studies”. *World Politics*, 41(4), pp 431-470.
 - Muller, Edward & Erich Weede. (1994). “Theories of Rebellion”. *Rationality and Society*, 6(1), pp 40-57.
 - Skocpol, Theda. (1982). “Rentier State and Shi’a Islam in the Iranian Revolution”. *Theory and Society*, 11(3), pp 265-283.
 - Turner, Jonathan. (2001). “Social Engineering: Is This Really As Bad As It Sounds?”. *Sociological Practice: A Journal of Clinical and Applied Sociology*, 3(2), pp 99–120.
 - Turner, Jonathan. (2010). “Toward Hard-Science Sociology”. *JISS*, 4(1), pp 5-34.